

## هنر به مثابه‌ی کالای لوکس

محمد مهدی نجفی

تا اواخر نیمه‌ی اول دهه‌ی هشتاد و قبل از شتاب‌گیری سیاست‌های تعدیل ساختاری که با هدف خصوصی‌سازی گسترده در حوزه‌ی اقتصاد و پیوستن به بازارهای جهانی، به افزایش شتاب در رشد تورم و شکاف طبقاتی انجامید؛ کافی بود در خانواده‌ای متوسط پا به جهان گذاشته باشید، آنگاه می‌توانستید از آموزش مناسبی در یکی از رشته‌های هنری برخوردار شوید. هرچند همواره فعالیت هنری، اعم از فراگیری و یا تولید اثر هنری، به نسبت، فعالیتی پرهزینه قلمداد می‌شد؛ اما شرایط اجتماعی و اقتصادی هنوز به گونه‌ای بود که تحمل این هزینه را برای قشرهایی با متوسط درآمد پایین‌تری از جامعه مهیا می‌ساخت.

اما به تدریج، بخصوص در سال‌های اخیر، با بالارفتن هزینه‌های ضروری زندگی و تحمیل الگوهای زیستی مطابق با تحولات اجتماعی و اقتصادی، تنها لایه‌های فوقانی و به‌نسبت مرفه جامعه می‌توانند از آموزش مناسب هنری بهره‌مند شوند. طبقاتی که پرداختن به فرهنگ و هنر برای آن‌ها همان نقشی را ایفا می‌کند که شکار برای خانواده‌های اربابی عصر فتودالی و یا دم و دستگاه پادشاهی. اما آیا شکار همیشه چنین معنایی داشته است؟ آیا صحنه‌ی شکار بر دیوارنگاره‌های غارهای پیشاتاریخی و یا صخره‌های لرستان با نقش‌برجسته‌های شکار طاق بستان یکی است؟

علی‌رغم اینکه در پی پروار شدن بخشی از طبقه‌ی متوسط، کمیت هنرجویان در سال‌های اخیر رشد قابل توجهی داشته است، اما از سطح کیفی آموزش به شدت کاسته شده است. انبوه کلاس‌های فرهنگی و هنری، سالانه هنرجویانی را به سمت خود جذب می‌کند که نسبت به هنر دیدگاهی متفنانه دارند. بخش عمده‌ی کسانی که در موسسات آزاد هنری و فرهنگی دوره‌های آموزشی را طی می‌کنند، انگیزه‌ای جز تفنن و وقت‌گذرانی به شیوه‌ای لوکس و مد روز ندارند. بررسی‌های میدانی در کلاس‌های آموزشی هنرهای تجسمی و موسیقی نشان داده است که هنرجویان حتا از حداقل تمرینات لازم که برای تکمیل بهینه‌ی دوره‌ی آموزشی ضروری است سر باز می‌زنند و این مسئله تنها ضعف تکنیکی آن‌ها را نشان می‌دهد و این همه‌ی ماجرا نیست.

آن‌سوی ماجرا، در هنر حرفه‌ای نیز وضع به شکلی دیگر به همین منوال است. اهمیت یافتن تکنیک محض فارغ از کارکردهای تاریخی آن، هنرمند را به تکنسینی مبدل می‌کند که باید هوشمندی و ظرافت هنرمندان‌اش را در راه دریافت خم و چم بازار و تطبیق یافتن با آن صرف کند. اما حتا بیان شخصی هنرمند در بی‌تفاوتی نسبت به سیاست و تاریخ بیانگری چیزی بیشتر از تفننی حساب‌شده و سطح بالا نخواهد بود.

از طرف دیگر، بخصوص در دهه‌ی نود، نهادهای حاکم بر فعالیتهای فرهنگی و هنری به موسسات و بنگاههای اقتصادی منحصر شده‌اند که پیش و بیش از هر چیزی منطق سرمایه رهنما و راهگشای آنهاست. اگر در دوره‌ی اصلاحات، گروه‌ها و انجمن‌های فرهنگی و هنری تحت عنوان سازمان‌های مردم‌نهاد فرصت بروز یافتند، در دوره‌ی اعتدال، فعالیتهای فرهنگی و هنری تنها در سایه‌ی سرمایه و در قالب بنگاههای اقتصادی حضور بهم می‌رسانند. بنابراین پیش از آنکه سانسور استصوابی از فضای فرهنگی و هنری برچیده شود، دست ناپیدای بازار و سلیقه‌ی عموم بر تولید و عرضه‌ی آثار فرهنگی و هنری مستولی می‌شود. پیامد خواسته یا ناخواسته‌ی چنین شرایطی، یکی تلاش برای جذب حداکثری مخاطب حتا به قیمت عدول از موقعیت‌یابی اجتماعی و سیاسی درست اثر و بی‌توجهی به سیاست‌های بخش در قالب حکم‌شدیدن واپس‌گرایانه و سیاسی‌گریز از سیاست و تخطئه‌ی امر سیاسی است؛ و دیگر، تلاش برای جذب حداکثری سرمایه حتا به قیمت عدول از تعهد اجتماعی و زد و بند با بروکراسی‌های مستقر.

متأسفانه در حوزه‌ی مصرف آثار فرهنگی و هنری نیز همین فرمول‌ها تداوم دارند و صدق می‌کنند. با گسترش طبقه‌ی متوسط که به شدت برای تعیین حریم طبقاتی خود نیازمند نمایش تصاویری از فرهیختگی است؛ کالای فرهنگی و هنری نقش‌حایز اهمیت پیدا می‌کند. در این سال‌ها شاهد بوده‌ایم هرچه طبقه‌ی متوسط در نتیجه‌ی سیاست‌های تعدیل ساختاری بیشتر مورد هجوم تورم و ریزش به سمت طبقات فروتر قرار گرفته است، میل و علاقه‌اش به بازنمایی خود به عنوان طبقه‌ای با هویت فرهنگی افزایش یافته و گرایش بیشتری به فرهنگ و هنر به عنوان کالایی مصرفی پیدا کرده است، بی‌اینکه در شناخت خود از این مقولات دقیق باشد. در چنین شرایطی است که سینمای فرهادی و پیروانش، ساده‌نویسی در شعر و داستان‌های آپارتمانی عروج می‌کنند.